

مقایسه‌ی دیدگاه امام خمینی و محمد رشیدرضا در باب حکومت اسلامی و پیامدهای سیاسی آن

یوسف خان محمدی*، سیدنادر جعفری**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۸/۱۹

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۴/۳۱

چکیده

امام خمینی و محمد رشیدرضا، دو متفکر مسلمان و نام‌آشنا در جهان اسلام بودند که در پی مشاهده‌ی بحران‌های موجود در جهان اسلام، به تفکر و ارائه‌ی راه‌حل مناسب برآمدند. امام خمینی با تکیه بر اندیشه‌ی شیعی، نظریه‌ی ولایت‌فقیه را پایه‌ریزی کرده و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رهبری جمهوری اسلامی ایران را بر عهده گرفتند؛ رشیدرضا نیز به‌تأسی از اندیشه‌ی اهل سنت، به‌دنبال اعاده‌ی جایگاه خلافت از طریق مطرح کردن «شورا» برآمد، اما موفق به عملی کردن آن نشد. این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی-تطبیقی در پی اثبات این فرضیه است که این دو متفکر با رد جدایی دین و سیاست، معتقد به کارآمدی حکومت برآمده از اسلام بودند و عمیقاً به توانایی اسلام سیاسی برای مدیریت جامعه باور داشتند. مسأله‌ی پژوهش حاضر، تبیین دقیق نقاط اشتراک، موارد اختلاف و توجه به ویژگی‌های برجسته‌ی فکری این دو اندیشمند اسلامی است. بنابراین، مقایسه‌ی این دو دیدگاه درباره‌ی حکومت اسلامی، علاوه بر اثبات ریشه‌های «اسلام سیاسی» در تفکرات شیعه و سنی، موجب روشن شدن نقاط اشتراک و اختلاف و مواضع مورد تأکید در این نظریات خواهد شد.

واژه‌های کلیدی:

امام خمینی، رشیدرضا، حکومت اسلامی، پیامدهای سیاسی، ولایت فقیه، شورا.

* عضو هیئت علمی دانشگاه مفید و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه

(khanmohammadi1@gmail.com)

** دانش‌آموخته‌ی حوزه علمیه و کارشناس ارشد مطالعات جهان دانشگاه تهران

(naderjafari11@yahoo.com)

سیاست متعالیه

• سال چهارم
• شماره دوازدهم
• بهار ۹۵

مقایسه‌ی دیدگاه
امام خمینی و محمد
رشیدرضا در باب
حکومت اسلامی و
پیامدهای سیاسی آن
(۴۵ تا ۶۴)

مقدمه

چالش اصلی اندیشه‌ی سیاسی عبارت است از تلاش اندیش‌مندان مختلف برای حل مشکلات و بحران‌های جامعه؛ این اندیشه‌ها ممکن است برآمده از عوامل متعددی باشند که یا در شکل‌گیری این تفکرات نقش مؤثر داشته و یا در تقویت و سمت‌وسو دادن به آن‌ها حائز اهمیت بوده‌اند. مقاله‌ی حاضر ضمن بررسی اندیشه‌های سیاسی محمد رشیدرضا، اندیش‌مند سنت‌گرای مصری سوری‌الاصول و امام‌خمينی، فقیه و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، اصول مورد توجه آن‌ها در باب حکومت اسلامی را بررسی کرده و تفاوت‌ها و پیامدهای سیاسی آن‌ها را مورد بررسی قرار دهد.

رشیدرضا نماینده‌ی برجسته‌ی مذهب اهل سنت و اولین شخصی است که به مسأله‌ی «شورا» در امر حکومت توجه ویژه‌ای داشته و سعی کرده است آن را به‌عنوان یک اصل مهم در حکومت‌داری اسلامی مطرح کند؛ امام‌خمينی نیز به‌عنوان نماینده‌ی نام‌آشنای مکتب شیعه، اولین فقیه شیعی است که ولایت در امور سیاسی را برای فقیه جامع‌الشرایط، حقی اثبات‌شده از جانب خداوند متعال می‌داند. اهمیت پژوهش حاضر، بررسی تطبیقی اندیشه‌ی این دو متفکر دین‌شناس و دین‌باور در جهان اسلام است؛ چراکه هر دو بر این باورند که دین و سیاست جدای از هم نیستند و برای پاسخ به نیازهای امروزی بشر، حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. آن‌ها به‌منظور اجرای احکام اسلامی در جامعه، بر تاسیس حکومت اسلامی تأکید داشته و معتقدند دین توانایی اداره‌ی حکومت، دولت و جامعه را دارد. امام‌خمينی و رشیدرضا چارچوب نظریه‌های خود را بر اساس قرآن، سنت، اجماع و عقل بنا می‌کنند؛ با این تفاوت که امام‌خمينی با استفاده از اندیشه‌های شیعی، بر «مصلحت» و «ولایت فقیه» تأکید بیش‌تری دارد و رشیدرضا با تکیه بر اندیشه‌های اهل سنت، بر «شورا» یا «اهل حل و عقد» اصرار می‌ورزد. فهم نظریات این دو اندیش‌مند می‌تواند ما را در درک صحیح اندیشه‌های بنیادین دو مکتب یادشده یاری رساند.

پرسش اصلی این است که دیدگاه‌های امام‌خمينی و رشیدرضا در باب حکومت اسلامی چه وجوه تشابه، افتراق و پیامدهای عملی به‌دنبال داشته است؟ برای روشن‌تر شدن هرچه بیش‌تر موضوع، پرسش‌های فرعی زیر نیز جای تامل دارند: مشروعیت حاکم در اندیشه‌های امام‌خمينی و رشیدرضا از کجا نشأت می‌گیرد؟ ساختار تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی حکومت اسلامی در اندیشه‌های امام‌خمينی و رشیدرضا چگونه قابل تبیین است؟ آیا امام‌خمينی و رشیدرضا به‌عنوان عالمان شیعه و سنی، که هر کدام مبانی خاصی در حکومت اسلامی دارند، اساساً قابل مقایسه هستند یا خیر؟ پیامدهای اندیشه‌های امام‌خمينی و رشیدرضا چگونه قابل ارزیابی است؟ این پژوهش با روش کتاب‌خانه‌ای و با رویکرد

فصلنامه

علمی

پژوهشی

سنت‌پژوهی

توصیفی - تطبیقی در پی اثبات این فرضیه است که هر دو متفکر، متأثر از بحران‌ها و شرایط زمانه‌ی خود بوده‌اند و اندیشه‌های خود را متناسب با شرایط موجود مطرح کرده و در گذر زمان بر اثر بروز کاستی‌ها اقدام به تغییر، ترمیم و تکمیل نظریه‌ی خود نمودند؛ لذا «حکومت اسلامی»، «مصلحت» و «جریان قدرت» از مولفه‌هایی هستند که این دو اندیش‌مند توجه ویژه‌ای به آن داشته‌اند.

بنیادهای نظری اندیشه امام خمینی و رشیدرضا در باب حکومت اسلامی

گفتار اول: رشیدرضا

یکی از مباحث جدی اندیشه‌ی سیاسی رشیدرضا بحث درباره‌ی خلافت و جایگاه خلیفه در حکومت اسلامی است (جرجی، ۱۹۶۸، ص ۱۲۷). رشیدرضا خلافت را مظهر پیوستگی دین و دولت در اسلام می‌داند. او بر شرعی بودن اساس حکومت در اسلام، به‌ویژه در سنت پیامبر(ص) و اجماع مسلمین تأکید داشت و خلافت را تنها شکل حکومت شرعی برای مسلمانان در نظر می‌گرفت و تحقق همه‌ی آرمان‌های این جهانی اسلام را به آن وابسته می‌دید (احمدی، ۱۳۷۸، ص ۹۲). رشیدرضا با انتقاد از امپراتوری عثمانی، اعتقاد داشت ترکان عثمانی خلافت را از صورت نظام دموکراتیک و دادگرانه‌ی صدر اسلام به شکل دستگاه ستم‌گر، خودکامه و فریب‌کار درآورده‌اند. اینک صلاح مسلمانان در این است که خلافت را از دست ترکان عثمانی خارج کرده و انتخاب خلیفه از طریق حل‌و‌عقد یا به‌زبان امروزی، نمایندگان مردم صورت گیرد (میراحمدی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۱).

در نظر رشیدرضا خلافت دارای مراتبی است که با شرایط مختلف قابل تطبیق بوده و به سه صورت قابل تصور است: خلافت آرمانی (خلفاء راشدین)، خلافت امامه‌الضروره و التغلب بالقوه (استبداد). نوع نخست از این تقسیم‌بندی، یعنی خلافت آرمانی، همان شکلی است که به اتفاق اکثر مسلمانان اهل تسنن فقط در عهد خلفای راشدین و چند خلیفه‌ی پارسا نظیر عمر بن عبدالعزیز و یزید بن ولید اموی جاری بوده است. در دو نوع دیگر، امامه‌الضروره از آن روی باید پذیرفته شود که شق دیگر آن، قبول هرج و مرج است. اطاعت از امامت استبدادی نیز به طریق اولی از روی ناچاری است و حکم اکل میته به‌هنگام ضرورت را دارد که گفته‌اند الضرورات تبيح المحظورات (عنایت، ۱۳۷۲، صص ۱۳۲-۱۳۰).

رشیدرضا با تعریفی که از خلافت ارایه می‌دهد، امامت عظمی و امامت مؤمنین را به یک معنا می‌گیرد که در واقع، همان ریاست حکومت اسلامی برای مصالح دین و دنیای مومنین است. امامت همان ریاست عامه و جانشینی پیامبر در امور دین و دنیا و ادامه‌دهنده‌ی آن است. بنابراین از نظر رشیدرضا نصب امام یعنی ولایت او برای امت، شرعاً

سیاست متعالیه

- سال چهارم
- شماره دوازدهم
- بهار ۹۵

مقایسه‌ی دیدگاه

امام خمینی و محمد
رشیدرضا در باب
حکومت اسلامی و
پیامدهای سیاسی آن
(۴۵ تا ۶۴)

- و نه عقلاً - واجب می‌باشد (رشیدرضا، بی‌تا، ص ۵۳). بحث رشیدرضا در باب خلافت با توجه به رساله‌ی «الخلافة أو الامامة العظمی» به سه رویکرد قابل تقسیم است: اول؛ با بررسی بنیادهای نظریه‌ی خلافت که بر اساس ادله‌ی سمعی یا شرعی خلافت را توجیه می‌نماید. دوم؛ مباحثی که مشکلات عملی برای تشکیل حکومت اسلامی را مطرح می‌کند که از جمله‌ی آن‌ها، یافتن فرد مناسب برای مقام خلافت یا مکان و شهری قابل قبول با موقعیت استراتژیک است. سوم؛ دیدگاه خود را درباره‌ی شکوفایی کشور اسلامی ترسیم می‌کند. این طرح متکی بر اهل حل و عقد یا نمایندگان مسلمانان است که خلیفه را انتخاب می‌نمایند (قادری، ۱۳۸۱، صص ۲۲۷-۲۲۶).

اصول و مبانی رشیدرضا درباره‌ی حکومت اسلامی

۱- رعایت مصلحت

واقعیت این است که در تفکر رشیدرضا، «مصلحت» یک اصل برای فرآیند عقلایی بودن در تصمیم‌گیری است که جانشین قیاس می‌شود. از آن‌جایی که مصالح برحسب موقعیت‌ها فرق می‌کند تشخیص آن هم با مشکل مواجه می‌شود. رشیدرضا معتقد است در مسایل اخلاق اجتماعی و دیگر اموری که جامعه‌ی اسلامی توان تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری را دارد، هیچ اجتماعی حتی اجتماع صحابه نیز نمی‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد. در واقع، حاکمان اجتماع تنها قدرت اجرایی و قضایی را ندارند، بلکه می‌توانند در مصالح عمومی نیز قانون‌گذاری کنند.

۲- ویژگی‌های خلیفه

در اندیشه‌ی رشیدرضا، رئیس دولت یا خلیفه به‌عنوان رهبر همهی مسلمانان - اعم از شیعه‌ی اثنی‌عشری، زیدی و چهار مذهب اهل سنت - است، ولی هیچ‌گاه درصدد از میان برداشتن تفاوت‌ها و یکسان کردن معتقدات با تکیه بر عنصر زور و اجبار برنمی‌آید. وی معتقد است تا آن‌جا باید از خلیفه اطاعت کرد که تصمیم‌گیری‌هایش با اصول اسلام موافق بوده و مفید حال مسلمانان باشد. رشیدرضا درباره‌ی وظایف ضروری خلیفه دیدگاه روشنی دارد و آشکارا بیان می‌کند که امر خلافت به‌هیچ وجه فرمان‌روایی نیست، بلکه قانون‌گذاری و نظارت بر اجرای آن است. خلیفه باید مجتهد باشد؛ مردی دانا و صاحب مهارت‌های خاص باشد که وی را قادرسازد با کمک علماء، اصول اسلام را بر احتیاجات جهان متغیر تطبیق داده و نتایج آن را در حکومت‌های مسلمان پیاده کند.

۳- اصل بیعت

از دیدگاه رشیدرضا «بیعت» قرارداد دو جانبه است و مشروط به شروطی است که اهل حل و عقد تعیین می‌کنند. وی دو نکته‌ی مهم را در بیعت مورد توجه قرار می‌دهد: نخست این که در شرایط فقدان وحدت در جامعه‌ی اسلامی، اهل حل و عقد هر منطقه‌ای می‌توانند حاکم بلاد خود را انتخاب و با او بیعت نمایند؛ در چنین شرایطی رعایت شرایط خلیفه حدالمقدور ضروری است. دوم این که وی می‌کوشد با تقویت جماعت حل و عقد به اصلاح وضع امت و نیز کنترل حاکم پردازد (فیرحی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۴). رشیدرضا معتقد به وجوب خلافت از منظر شرع و انتخاب خلیفه توسط اهل حل و عقد است. هم‌چنین معتقد است امامت با بیعت اهل حل و عقد منعقد می‌گردد و اصل در بیعت این است که بر اساس کتاب خدا و سنت رسول‌الله (ص) باشد. از نظر رشیدرضا بیعت نوعی پیمان برای حفظ حقوق و اعلان تکالیف دو طرفه است. بنابر حقوق متقابل امام و امت، بر امت واجب است که در همه‌ی امور، جز معصیت خدا، از امام خود اطاعت کنند. در مورد تعداد بیعت‌کنندگان، رشیدرضا اختلاف نظراتی مانند ۵ یا ۶ نفر (شورای عمر) و یک نفر (بیعت ابوبکر با عمر) را نمی‌پذیرفت و به نظر وی بیعت جماعت درست است (رشیدرضا، ۱۳۶۱ق، صص ۶۷-۶۵). خلافت زمانی صحیح است که با بیعت آن‌ها (حل و عقد) صورت گیرد. این افراد نزد ملت‌های دیگر (نواب امت) نامیده می‌شوند که در امور قضایی و سیاسی با توجه به مقتضیات زمان و مکان قواعدی صادر می‌کنند؛ ولی در امور اعتقادی و عبادی به سلف صالح ارجاع می‌دهند (رشیدرضا، ۱۳۶۷ق، ج ۳، صص ۱۰-۱۲).

جایگاه شورا در حکومت اسلامی از دیدگاه رشیدرضا

مسأله‌ی شورا یکی از دقیق‌ترین و در عین حال، بهت‌انگیزترین موضوعاتی است که پیوند تنگاتنگی با بعضی از مهم‌ترین مسایل از قبیل: امامت، حکومت، رهبری و قانون‌گذاری اکثریت مسلمانان دارد (الشاوی، ۱۹۹۴م، صص ۳۵-۳۱). اهل سنت به دلیل عدم اعتقاد به انتصابی بودن امام معصوم بعد از پیامبر و برای شرعی جلوه دادن حکومت‌های بعد از رسول خدا، شورا و انتخاب شورایی را تنها یا یکی از مهم‌ترین مصادر مشروعیت حاکم پس از پیامبر می‌دانند (عبدالرازق، بی تا، صص ۲۴۳-۲۳۹). در نظریات جدید اهل سنت، علاوه بر این که شورا را مصدر مشروعیت حاکم می‌دانند، رجوع حاکم به شورا برای اداره‌ی کشور را نیز واجب دانسته‌اند. بر همین اساس رشیدرضا پیروی از رای اکثریت از سوی حاکم اسلامی را به این دلیل که منفعت آینده‌ی مسلمانان در آن وجود دارد و نیز جمهور مردم بیش‌تر اوقات کم‌تر دچار خطا می‌شوند، لازم دانسته است. او خطر واگذاری امور به یک شخص در حکومت اسلامی را بسیار بیش‌تر از خطر واگذاری امور به دست شورا و جماعت

سیاست متعالیه

- سال چهارم
- شماره دوازدهم
- بهار ۹۵

مقایسه‌ی دیدگاه
امام خمینی و محمد
رشیدرضا در باب
حکومت اسلامی و
پیامدهای سیاسی آن
(۴۵ تا ۶۴)

می‌داند (ابوفارس، بی‌تا، ص ۱۴۷)؛ این درحالی است که نزد اهل سنت، در نهایت خلیفه نگهبان شریعت است و نه این که از لوازم و مقتضیات دین باشد (انصاری قمی، ۱۳۸۰، ص ۱۱).

دو آیهی قرآن کریم ماهیت شورا را بیان کرده‌اند که رشیدرضا نیز در دلایل قرآنی خود به آن‌ها استناد می‌کند: آیهی اول «و امرهم شوری بینهم» (شوری، ۳۸) که سورهی مکی می‌باشد؛ و دوم «وشاورهم فی الامر» (آل عمران، ۱۵۹) است که سورهی مدنی است. در مورد اهمیت شورا، رشیدرضا بر این باور است که دو آیهی «أمرهم شوری بینهم» و «وشاورهم فی الامر» مشورت را لازم و واجب می‌دارد؛ لذا امام می‌تواند در هر موردی که نصی از خدا و رسول خدا وجود ندارد و اجماع صحیحی بر آن موجود نیست، اقدام به مشورت نماید. از مصادیق بارز مشورت در این آیات: امور سیاسی، امور جنگی، مصالح عمومی و هم‌چنین راه‌های تنفیذ نصوص هستند (رشیدرضا، ۱۴۲۸ق، ص ۵۰). رشیدرضا در شرح «الامر» در آیهی شریفه‌ی «وشاورهم فی الامر» می‌نویسد:

«مراد از واژه‌ی الامر امور دنیوی امت است که پیامبر مأمور به مشاوره در مورد آن شده و حاکمان نیز بدان مبادرت می‌ورزینند؛ نه امر دینی صرف که مستند به وحی است. زیرا اگر مسائل دینی از قبیل عقاید، عبادات و حلال و حرام از طریق مشاهده جریان یابد، هر آینه دین زائیده‌ی دست بشر خواهد بود؛ حال آن که هیچ‌کس را حق اظهار نظر در قوانین الهی در هیچ زمانی نیست» (رشیدرضا، ۱۳۶۷ق، ج ۴، ص ۲۰۰).

او می‌افزاید که منظور از الامر، سیاست امت در جنگ، صلح، امن، خوف و دیگر مصالح دنیوی آن‌هاست. کاملاً مشخص است که رشیدرضا در نظریات خود در باب شورا میان امور دنیوی و دینی تمایز قایل می‌شود و می‌گوید:

«امری که در این آیه معرفی شده است، امور دنیوی می‌باشد که حکام عهده‌دار آن هستند و نه امر دین که مدار آن بر پایه‌ی وحی قرار دارد و خداوند آن‌را وضع کرده است و کسی حق اظهار رأی در مورد آن را ندارد» (عبدالجبار، ۱۳۷۹، ص ۹۷).

از حیث تحولات شوراگرایی معاصر اهل سنت، محمد رشیدرضا به‌عنوان یکی از نخستین شوراگرایان بعد از خلافت عثمانی، تفسیری نخبه‌گرایانه از شورا داشته است. چون اهل سنت اعتقاد دارند پیامبر کسی را برای جانشینی مشخص نکرده‌اند، لذا قائل به انتخاب و شورا شده‌اند. رشیدرضا می‌گوید: «الحکم فی السلام اللامه و شکله شوری...»؛ یعنی حکومت در دیدگاه اسلام از آن امت است که از طریق شورا شکل می‌گیرد. وی درباره‌ی چگونگی عملیاتی کردن شورا معتقد است از آن‌جایی که برپایی شورا با حضور تمامی افراد

امت ممکن نیست، باید گروهی به نمایندگی از آنان به برقراری شورا مبادرت کنند و چون رای این گروه برخاسته از آگاهی به مصالح امت است، از این رو، نظر آنان به منزله‌ی رای همه‌ی افراد است. یعنی در نگاه امروزی، نوع مشارکت مردم در انتخاب حاکم، دموکراسی غیرمستقیم است. بنابر انتخابی بودن حاکم در اسلام، آرای امت با واسطه یا بی‌واسطه یکی از شرایط اصلی شایستگی به‌دست گرفتن حکومت و قدرت سیاسی دولت اسلامی است و اساساً تعیین و نصب و عزل حاکم به امت سپرده شده است (فیرحی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۸).

به‌نظر رشیدرضا، شورا شیوه‌ی ثابتی نداشته و در هر زمان به مقتضای شرایط قابل تغییر است. پیامبر این رکن را در زمان خود به مقتضای حال و تعداد کم مسلمانان و اجتماع‌شان در یک مسجد اجرا می‌کرد؛ به‌همین دلیل نیز پیامبر قاعده یا نظامی برای آن قرار نداد. رشیدرضا دلیل عدم نصب قاعده و قانون خاص برای شورا را این‌گونه بیان می‌کند:

«اولاً، قواعد شورا با اختلاف احوال امت در زمان‌ها و مکان‌های مختلف

متفاوت است. بعد از فتح مکه بسیاری مسلمان شدند، پیامبر می‌دانست این جریان گسترش یافته و اسلام توسعه می‌یابد؛ لذا قاعده‌ای برای آن وضع نکرد. ثانیاً، اگر پیامبر برحسب نیاز آن زمان قواعد موقتی برای شورا وضع می‌کرد، مسلمین آن‌را به‌عنوان دین گرفته و در عمل به آن در هر زمان و مکان تلاش می‌کردند. مثلاً در انتخاب ابوبکر، صحابه گفتند: «پیامبر او را برای دین ما برگزیده (امامت نماز) آیا در امر دنیا او را انتخاب نکنیم؟!»، ثالثاً، اگر پیامبر این قواعد را وضع می‌کرد به شورا عمل نکرده بود، درحالی‌که پیامبر معصوم است و با امر خدا مخالفت نمی‌کند» (رشیدرضا، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۲۰۰).

جایگاه اهل حل و عقد در حکومت اسلامی از نظر رشیدرضا

هسته‌ی اصلی اندیشه‌ی رشیدرضا در مورد خلافت، پیش از آن‌که به خود خلافت بازگردد، شامل اهل حل و عقد یا همان نمایندگان مردم است. نمایندگان مردم (اهل حل و عقد) پایه‌ی اصلی دولت اسلامی رشیدرضا به‌شمار می‌روند. رشیدرضا با جایگاهی که به اهل حل و عقد می‌دهد، قصد دارد بحران خلافت در زمان خود را رفع کند. رشیدرضا با اشاره به آیاتی که در آن‌ها به مشاوره توصیه شده است، نتیجه می‌گیرد که حکومت در اسلام با ملت است و کارها با شورا اداره می‌شود. وی در تفسیر «اولی الامر» در آیه‌ی شریفه‌ی «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» معتقد است، آیه شامل اهل حل و عقد و دانایان به امور جامعه است؛ هم‌چنین اضافه می‌کند: اینان همان‌هایی بودند که حضرت در امور مهم و سری با آن‌ها مشورت می‌کرد (قادری، ۱۳۸۱، ص ۲۲۵).

رشیدرضا در تقویت نظر خود درباره‌ی ولایت اهل حل و عقد به تفسیر رازی از آیه‌ی فوق اشاره کرده و می‌گوید:

تفسیر رازی تحقیقاً به این نتیجه می‌رسد که اولی‌الامر همان اهل حل و عقد هستند که نماد قدرت امت می‌باشند. رشیدرضا اهمیت خاصی به اهل حل و عقد داده و آن را اهل شورا و مصداق اولی‌الامر دانسته است. به نظر او امامت با بیعت اهل حل و عقد محقق می‌شود. او عزل و نصب خلیفه را به عهده‌ی امت گذارده و توضیح می‌دهد که مراد از امت همان اهل حل و عقد هستند و به دلیل برتری‌شان بر دیگران و یا بر جمیع امت، بسان امت تلقی می‌شوند (فیرحی، ۱۳۷۵، صص ۱۴۴-۱۴۳).

گفتار دوم: امام خمینی

درباره‌ی چرایی تشکیل حکومت اسلامی باید گفت که امام خمینی در آثار خود ضمن ضرورت تشکیل حکومت دینی، به ویژگی‌ها و اهداف این حکومت پرداخته است. امام خمینی معتقد است حکومت اسلامی نظامی است برگرفته از وحی الهی که در تمام زمینه‌ها از قانون الهی مدد می‌گیرد؛ بنابراین هیچ‌یک از زمامداران و سرپرستان امور جامعه حق استبداد به‌رأی نداشته و ندارند (خالقیان، ۱۳۷۹، ص ۲۶). از نظر امام خمینی هر حکومت غیرالهی در زمان غیبت نامشروع بوده و تنها حکومت قوانین اسلامی حکومت مقبول است (امام خمینی، ۱۳۷۵، صص ۱۷-۱۸). ایشان ایجاد حکومت دینی را یک تکلیف می‌دانست و معتقد بود که حکومت دینی، حکومت فقه است و می‌فرمودند:

«حکومت در نظر مجتهد واقعی، عمل به تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است؛ حکومت نشان‌دهنده‌ی جنبه‌ی عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است» (الیاسی، ۱۳۸۱، ص ۳۰).

اصول و مبانی امام خمینی درباره‌ی حکومت اسلامی

پایه‌های استدلالی امام خمینی در امر حکومت، بر اساس مبانی کلامی شکل گرفته است. مبانی کلامی - یعنی آن‌دسته از مبانی اعتقادی دینی که از طریق استدلال پذیرفته می‌شود - شامل مباحثی هم‌چون توحید، معاد، نبوت، عدل، بحث انتظار از دین و یا باورهایی است که در اندیشه‌ی سیاسی متفکران تأثیر به‌سزایی دارد. برای شناخت این که امام خمینی مسأله‌ی ولایت فقیه را مسأله‌ای کلامی و اعتقادی می‌داند یا مسأله‌ی فقهی، باید بررسی کرد که مسأله‌ی کلامی - اعتقادی چه شاخصه‌هایی دارد و چه آثار مهمی بر آن مترتب است که در صورت فقهی بودن، آن آثار و شاخصه‌ها را ندارد. مهم‌ترین تفاوت

مسالهی ولایت فقیه، در دو رویکرد کلامی یا فقهی دانستن آن، این است که اگر ولایت فقیه از مسائل کلامی - اعتقادی باشد، از افعال الهی محسوب شده و صحبت از ضرورت نصب آن از سوی خداوند، توسط پیامبر و امام(ع) صورت می‌گیرد؛ زیرا ولایت فقیه استمرار و تداوم ولایت رهبری الهی پیامبر و ائمه‌ی معصومین(ع) برای اجرای احکام و فرامین الهی جهت حفظ نظام اجتماعی بشر و وجود هدایت جوامع انسانی در عصر غیبت است. وظیفه مردم نیز در قبال آن علاوه بر عمل به فرامین ولی فقیه حاکم، داشتن اعتماد و اعتقاد قلبی به ولایت او می‌باشد (فوزی، ۱۳۸۹، ص ۷۸).

برای تعیین مصداق ولی فقیه در رویکرد کلامی در زمان غیبت باید به انتخاب مستقیم یا غیرمستقیم مردم مراجعه کرد و این مراجعه به آراء مردم به معنای مشروعیت بخشی به این منصب نیست؛ بلکه به معنای لزوم تحقق خارجی آن توسط مردم می‌باشد که با رأی دادن خود به یک فقیه واجد شرایط، ولایت و حکومتش را تعیین و تثبیت می‌کنند. در این صورت، بر فقیه منتخب مردم به لحاظ اقبال عمومی به او و مشروعیت بخشی به حاکمیتش واجب شرعی است که حکومت را بپذیرد، آن گونه که نماز و روزه و دیگر واجبات دینی را گردن می‌نهد و به جای می‌آورد. با توجه به این توضیحات، حضرت امام مسالهی ولایت فقیه را به طور خاص، برخوردار از جایگاه بلند کلامی - اعتقادی دانسته و زیر مجموعه‌ی اصل امامت می‌شمارد (ابراهیم‌زاده، ۱۳۸۰، صص ۱۸-۱۷). بنابر کلامی بودن بحث ولایت فقیه معلوم می‌گردد که «اولاً، ولایت فقیه در طول ولایت امام معصوم و به نیابت از اوست و ولی فقیه جامع‌الشرایط، تالی تلو معصوم و حجت او بر مردم است: «فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله». از این رو مشروعیت منصب ولایت برای فقیه و صلاحیت نیابت او از سوی امام معصوم، فرایند اوصاف ویژه‌ای می‌باشد که در شرع اسلام برای ولی امر تعیین گردیده و تشخیص آن و تولی و قبول ولایت او به عهده‌ی مردم نهاده شده است. ثانیاً، عزل و نصب فقیه نیز به دست مردم و یا نمایندگان آنان نمی‌باشد. وظیفه‌ی مردم تشخیص و کشف صلاحیت و سپس بیعت و اظهار فرمانبری و تبعیت و در صورت کشف خلاف، مخالفت و نقض بیعت است. ثالثاً، برای اثبات تمامی اختیارات و شئون ولایت تشریحی امام معصوم برای ولی فقیه، نیازی به دلیل مستقل نیست؛ زیرا عقلاً در زمینه‌ی مدیریت و رهبری ظاهری جامعه و سرپرستی آن، فرقی بین امام معصوم و فقیه جامع‌الشرایط نمی‌باشد. رابعاً، از آنجایی که موضوع ولایت فقیه در طول بحث امامت قرار گرفته است، بنابراین، از اصول دین و باورهای کلامی امامیه و غیر تقلیدی خواهد بود و نظر فقها، تنها در فروع تولی و تبعیت می‌تواند نقش داشته باشد (لطیفی، ۱۳۸۸، ص ۶۷).

جایگاه مصلحت نظام در حکومت اسلامی

مصلحت در لغت به معنای سود و در برابر مفسده به کار برده می‌شود. مصلحت در کتاب، سنت و متن‌های فقهی، به‌همین معنا، با گستراندن معنای سود دنیوی و اخروی را دربرگرفته، به کار برده شده است. بنابراین مصلحت از دید اسلام، یعنی هر کاری که به سود و صلاح مادی و یا معنوی جامعه باشد. اصولاً در فقه شیعه مصلحت به حوزه‌ی حکومتی و سیاسی اختصاص دارد؛ زیرا عمل به مصلحت لازمه‌ی عقلی و منطقی سیاست است (عمید زنجانی، ۱۳۸۴، ص ۶۱). مصلحت‌اندیشی و بازشناسی مصلحت، ویژه‌ی نظام ولایت فقیه نیست؛ چراکه امروزه همه‌ی حکومت‌ها، مصلحت‌اندیشی و مصلحت‌شناسی حاکم را پذیرفته‌اند. در دوره‌ی صدر اسلام نیز پیامبر اسلام و امامان نمونه‌های زیادی از مصلحت‌اندیشی داشته‌اند؛ در دوره‌ی غیبت نیز ولی فقیه چون گمارده‌شده از سوی پیامبر و امامان معصوم است باید به این کار بپردازد. با توجه به این‌که حوزه‌ی حکم حاکم و مصلحت‌شناسی او گسترده است و همه‌ی مسائل از قبیل: اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، قضایی، نظامی و... را دربرمی‌گیرد، روشن است که ولی فقیه، خود به تنهایی نمی‌تواند همه‌ی این مسائل را تشخیص دهد؛ از این‌روی، با واگذاری این صلاحیت به اشخاص یا نهادهایی که تخصص و توانایی‌های لازم را دارند، مصلحت‌اندیشی از سوی این افراد و نهادها مشروعیت می‌یابد (مجموعه‌ی مصاحبه‌های مجله‌ی حوزه، ۱۳۸۸، صص ۱۷۰-۱۶۹). برپایه‌ی نظر امام خمینی، گستره‌ی مصلحت‌هایی که مبنای صدور احکام حکومتی است به منطقه‌ی مباحات محدود نیست؛ بلکه حاکم اسلامی می‌تواند در قلمرو قانون به منظور پاسداری از اسلام، نظام اسلام و رشد و عزت مسلمانان، مصلحت را در نظر گیرد و بر اساس آن‌ها به صدور احکام حکومتی اقدام نماید. در این‌باره دست‌رهدری حکومت اسلامی باز بوده و او قاطعانه باید در پی تحقیق مصلحت‌های جامعه‌ی اسلامی باشد و اگر نیاز دانست می‌تواند مهم‌ترین احکام شرعی همانند حج را به‌دلیل مراعات مصلحت‌ها به‌طور موقت تعطیل نماید (علی حسینی، ۱۳۸۰، صص ۹۲-۹۱).

ولایت مطلقه فقیه

هنگامی که حکومت و یا اختیارات رهبر را به مطلق بودن توصیف می‌کنیم، مفهومی اصطلاحی از آن مد نظر قرار می‌دهیم؛ بدان‌معناکه اطلاق در گفتار امام خمینی نه معنای لغوی آن، بلکه مفهومی اصطلاحی است که در مقابل ولایت مقید و محدود فقیه به کار می‌رود. به‌بیان‌دیگر، محدوده‌ی ولایت منحصر به بیان احکام و قضاوت و داوری نیست، بلکه علاوه بر آن، حکومت را نیز دربرمی‌گیرد. امام هنگامی که ولایت فقیه را مطرح می‌کنند، دامنه‌ی آن را گسترده‌تر دانسته و آن را در ارتباط با شئون عامه و مصالح عمومی

امت می‌دانند که بسیار پردامنه است؛ بدین معنا که فقیه شایسته که بار تحمل مسئولیت زعامت را بر دوش می‌گیرد، در تمام ابعاد سیاست‌مداری مسئولیت دارد و در راه تأمین مصالح امت در تمامی ابعاد آن می‌کوشد.

در مجموع می‌توان گفت که واژه‌ی «مطلقه» در اندیشه‌ی امام‌خمينی، مشترک لفظی است. یعنی می‌تواند مطلق معادل استبداد باشد؛ که البته این تعبیر به‌صراحت تمام در اندیشه‌ی ایشان رد شده است. بنابراین اگر یک معنای ولایت مطلقه، حکومت بی‌حد و حصر فرد یا گروهی بر مردم باشد، ولایت مطلقه‌ای که امام از آن دفاع می‌کند، نیست. دوم این که مطلقه در مقابل مقیده باشد که از موضع فقهی، در مورد محدوده‌ی خاصی از اختیارات حکومت اسلامی محسوب می‌شود. به‌سخن دیگر، امام‌خمينی این واژه را در مقابل کسانی که معتقد بودند حکومت اسلامی در محدوده‌ی احکام فرعی دارای اختیار است، مطرح کرده‌اند. ایشان این تفسیر را رد کرده و اعلام کردند اختیارات فقیه محدود به احکام مذکور نیست، بلکه مطلقه است. پس مطلقه بودن اختیارات حکومت بر اساس مصالح و در حوزه‌ی عمومی مصداق می‌یابد و حکومت اسلامی می‌تواند در شرایط مضطر با لحاظ کردن مصالح به‌صورت مقطعی فراتر از قوانین موجود در کشور عمل کند (فوزی، ۱۳۸۹، صص ۱۶۰-۱۵۹).

مقایسه دیدگاه‌ها

مقایسه‌ی دیدگاه‌های امام‌خمينی و رشیدرضا درباره‌ی حکومت اسلامی

ابتدا باید این سوال را مطرح کنیم که آیا امام‌خمينی و محمد رشیدرضا به‌عنوان عالمان شیعه و سنی که هر کدام مبانی خاصی در حکومت اسلامی دارند، اساساً قابل مقایسه هستند یا نه؟ در جواب باید گفت حکومت اسلامی از واژگان مشترکی است که به وضوح در کلام این دو اندیش‌مند بیان شده است؛ لذا آنان با وسواس خاصی به نظریه‌پردازی حول آن پرداخته‌اند. این امر باعث شکل‌گیری نقطه‌ی اشتراک و اختلاف بین شیعه و سنی گردیده، تا ما را نیز بر آن دارد در این مقاله به آن توجه داشته باشیم.

رشیدرضا از مسأله‌ی خلافت به طرح حکومت اسلامی روی می‌آورد. اصطلاحی که او برای حکومت اسلامی به کار می‌برد «الدوله الاسلامیه یا الحکومه الاسلامیه» است. این اصطلاحات در معنای جدیدش، واژگان تازه‌ای در حکومت اسلامی به‌شمار می‌رفت. رضا در رویکرد جدید خود تعریف خاصی از حکومت به‌دست نمی‌دهد و تلویحاً مقصودش این است حکومت اسلامی با خلافت مترادف و هم‌معناست. برخی اوقات ترکیباتی چون «الخلافة الاسلامیه» یا «الحکومه الخلفه» را نیز به کار می‌برد (عنایت، ۱۳۷۶، ص ۱۴۱).

سیاست متعالیه

- سال چهارم
- شماره دوازدهم
- بهار ۹۵

مقایسه‌ی دیدگاه
امام‌خمينی و محمد
رشیدرضا در باب
حکومت اسلامی و
پیامدهای سیاسی آن
(۴۵ تا ۶۴)

امام خمینی نیز به صراحت تمام به نظریه پردازی حول حکومت اسلامی پرداخته و برای اولین بار در کتاب کشف الاسرار به آن اشاره کرده است و اهداف و چرایی تشکیل حکومت را بیان داشته که قبلاً به آن اشاره کردیم.

نقطه‌ی تمایز این دو نظریه در این است که خلافت، نمونه‌ی آرمانی دولت اسلامی از دیدگاه اهل سنت است. اهل سنت معتقدند که خداوند (صحابه) را برای حفظ رسالت و تبلیغ آن بعد از رحلت پیامبر (ص) و نیز حفظ میراث سیاسی آن حضرت برگزیده است. صحابه در نظر اهل سنت در بالاترین درجه از اصلاح و تقوا هستند و نقد و تردید در کردار آنها و نقل قول‌هایی که از پیامبر (ص) دارند، به هیچ وجه روا نیست. از چشم‌انداز فکری رشیدرضا، عالی‌ترین نمونه‌ی دولت اسلامی، خلافت خلفاء راشدین است. بسیاری از اهل سنت خلفاء راشدین را افضل مسلمانان می‌دانند که ترتیب فضل‌شان به ترتیب رهبری و حکومت است (فیرحی، ۱۳۸۰، ص ۳۲). رشیدرضا برای توضیح مشروعیت آنچه پس از رحلت پیامبر رخ داده است، به اصل اساسی «شورا» استناد می‌کند. او با اشاره به آیاتی که در آنها به مشاوره توصیه شده است، نتیجه می‌گیرد که حکومت در اسلام با ملت است و کارها با شورا اداره می‌شود. وی در تفسیر «اولی الامر» در آیه‌ی شریفه‌ی «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» معتقد است این آیه شامل اهل حل و عقد و دانایان به امور جامعه است و اضافه می‌کند اینان همان‌هایی بودند که حضرت در امور مهم و سری با آنها مشورت می‌کرد (همان، ص ۲۲۵). رشیدرضا علاوه بر این که شورا را مصدر مشروعیت حاکم می‌داند، وجوب مراجعه‌ی حاکم به شورا در اداره‌ی جامعه را ضروری دانسته و تفسیری نخبه‌گرایانه از شورا ارایه می‌دهد (فیرحی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۸).

در نقطه‌ی مقابل، اندیشه‌ی سیاسی امام خمینی است که در چهارچوب اندیشه‌ی سیاسی شیعه، متأثر از کلام شیعی، بر پایه‌ی دو اصل «امامت» و «عدالت» بنا شده است. اعتقاد به اندیشه‌ی امامت، محوری‌ترین نقش را در تفکر سیاسی اجتماعی شیعیان ایفا می‌کند. بنیاد فکری شیعه بر مبنای خاصی استوار است که بر اساس آن شیعه منصب امامت را هم‌چون نبوت، تداوم‌یافته‌ی آن می‌داند. بر پایه‌ی این بنیاد معرفت‌شناسانه، شیعیان ویژگی‌های امام را برمی‌شمرند که مهم‌ترین آنها عبارت است از: تأکید بر نص در انتخاب امام، دارا بودن علم لدنی و هم‌چنین دور بودن از خطا و گناه - که عصمت نامیده می‌شود- تا بتوانند رسالت خود را در تداوم لطف خداوند انجام دهند. به اعتقاد شیعیان، هر نوع تصرف در اموال و انفس مسلمانان و هرگونه تحول اجتماعی که مقبول امام نباشد، مشروع نیست و حاکمان غیرمأذون از سوی او نیز برای ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی

مشروعیت ندارند؛ به همین خاطر، هر نوع اصلاح و تحولی باید توسط حاکمان مشروع که مورد تایید امام است انجام گیرد.

مقایسه‌ی جایگاه مصلحت در حکومت اسلامی از نظر رشیدرضا و امام خمینی

هرچند عالمان شیعه و اهل سنت، هر دو به عنصر مصلحت توجه ویژه‌ای دارند و مسائل بسیاری را در باب‌های گوناگون فقه با آن پیوند زده‌اند، ولی با یک نگرش کلی به سخنان عالمان اهل سنت و فتوایی که بر اساس آن داده‌اند از یک سو؛ و سخنان فقهای شیعه به ویژه امام خمینی که در آن سخن از مصلحت به میان آمده است، از دیگر سو، چند فرق اساسی بین این دو دیدگاه جلوه‌گری می‌کند:

۱- رشیدرضا از مصلحت به عنوان یکی از منابع احکام شریعت در صورت نبود نص معین یاد می‌کند و می‌گوید: در صورت نبود نص در امری، اهل حل و عقد باید به مصلحت‌یابی متناسب با دیدگاه خودشان بپردازند و حکم آن را تشریح کنند؛ اما امام خمینی هرچند بر پیروی احکام شریعت از مصالح و مفاسد در مقام ثبوت پای می‌فشارد، ولی در مقام اثبات آن چه را که از دید انسان مصلحت است، تا آن‌هنگام که مفید علم نباشد، پشتوانه‌ی حکم کلی الهی قرار نمی‌دهند؛ یا به دیگر سخن، به مصلحت به عنوان منبع اجتهاد نمی‌نگرند.

۲- از دیدگاه امام خمینی مصلحتی که سرچشمه‌ی حکم حکومتی است، مصلحت حفظ نظام و جامعه‌ی اسلامی است؛ اما نظر رشیدرضا حکم دایر بر مصالح حاجیه است که دارای دامنه‌ی وسیع‌تر بوده و هر امری را شامل می‌شود که مورد نیاز و احتیاج امت است.

۳- امام خمینی حکم بر اساس مصلحت را از سوی حاکم اسلامی، حکم ولایی و گذرا و غیردایمی می‌داند که از باب واجب بودن پیروی از حکم اسلامی، باید به آن گردن نهاد؛ نه از باب حکم شرع اولی که بر همه‌ی زمان‌ها قابل عمل باشد. به همین خاطر، بنابر نظر شورای نگهبان چنانچه مصوبه‌ی مجمع تشخیص مصلحت نظام مربوط به حل اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان باشد، با گذشت زمان قابل تغییر بوده و لغو مصلحت را موجه می‌سازد و مجلس می‌تواند قانون مغایر با مصوبه‌ی مجمع تشخیص را تصویب نماید. ولی رشیدرضا مصلحت را همانند حکم شرعی می‌داند و در حقیقت او جایگاه تشریح را برای اهل حل و عقد در دین به ارمغان آورده است.

مقایسه‌ی جریان قدرت در حکومت اسلامی از نظر رشیدرضا و امام خمینی

منظور از جریان یا روابط قدرت در خلافت جدید، چگونگی و مسیر عبور اطلاعات، قدرت، تصمیمات، امر و نهی‌ها، فرمان‌ها و دستورات از شبکه‌های مختلف نظام سیاسی

سیاست متعالیه

- سال چهارم
- شماره دوازدهم
- بهار ۹۵

مقایسه‌ی دیدگاه
امام خمینی و محمد
رشیدرضا در باب
حکومت اسلامی و
پیامدهای سیاسی آن
(۴۵ تا ۶۴)

است. به‌طور کلی، دو جریان عمده در تاریخ نظام‌های سیاسی وجود دارد: جریان اقتدارگرا که قدرت از بالا به پایین جاری می‌شود؛ و جریان مردم‌سالارانه که قدرت از پایین به بالا حرکت می‌کند. دیگر نظام‌های سیاسی عموماً وضعیت مختلط دارند و کم‌وبیش آمیزه‌ای از این دو نوع اصلی هستند. جریان قدرت در نظریه‌ی خلافت رشیدرضا از بالا به پایین به‌صورت بسته و اقتدارگرایانه نیست. اگرچه رشیدرضا دیدگاه نخبه‌گرایانه‌ای در ترسیم حکومت اسلامی داشت ولی به‌نظر می‌رسد قدرت از اهل شورا به دو سوی حاکمان و توده‌ی مردم جریان داشته است. به نظر فیرحی، رشیدرضا اصطلاح اهل حل‌و‌عقد را تقریباً در مفهوم جامعه‌ی مدنی امروز به کار می‌برد که دارای کارکرد دوگانه‌ای است: الف) تعیین حاکمان و نظارت بر دولت؛ ب) توجیه و تشویق مردم به اطاعت و حمایت از دولت. اندیشه‌ای که در صورت تکامل می‌توانست ابعاد اقتدار را با خود به‌همراه داشته باشد (فیرحی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۱).

اما تشخیص نظر امام‌خمينی برای درک جریان قدرت امر دشواری به‌نظر می‌رسد؛ چراکه طرف‌داران نظریه‌ی سیاسی ایشان سعی کرده‌اند برای اثبات نظر خود، به بخش‌هایی از سخن امام استناد کنند که تاییدگر استدلال آن‌ها باشد. در مجموع سه دیدگاه در این باره وجود دارد: «نظریه‌ی انتخاب»، «نظریه‌ی انتصاب» و «نظریه‌ی بینابینی یا مشروعیت الهی - بشری». گروه نخست معتقدند امام‌خمينی اصل را بر انتخاب و پذیرش حکومت از جانب مردم قرار داده است؛ بنابراین تاکید امام بر «نظریه‌ی انتخاب» و نقش مردم به‌عنوان ملاک موثر در مشروعیت دولت که با دموکراسی قرابت بیش‌تری دارد و رای مردم را ملاک مشروعیت نظام جمهوری اسلامی قرار می‌دهد. البته مشروعیت‌بخشی مردم به نظام جمهوری اسلامی ایران هرگز به‌معنای صرف‌نظر کردن از شرایط مذهبی در حاکم و حکومت نیست؛ بنابراین مردم‌سالاری دینی با دموکراسی‌های دیگر از حیث التزام به شرایط حاکم تفاوت دارد. هرچند امام‌خمينی در متون فقهی اولیه خود «مبنای نصب» را برای گزینش ولایت‌فقیه قرار داده‌اند، اما در نظرات متأخر خود مشروعیت نظام و ولایت‌فقیه را ناشی از خواست و انتخاب مردم دانسته‌اند (منصورزاد، ۱۳۸۱، صص ۱۳-۱۲).

بنابر نظر برخی دیگر از صاحب‌نظران - که مستدل به سخنان امام‌خمينی نیز هست - حکومت از نوع دوم، یعنی ولایت انتصابی اثبات می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۰). امام‌خمينی هم‌چنین در تنفیذ ریاست جمهوری آقایان بنی‌صدر، رجایی و خامنه‌ای از کلمه‌ی «منسوب نموده‌ام» استفاده کرده است. اشارات فوق و فرمان به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام، دلالت بر موضع نظریه‌ی نصب در تاکید بر «ولایت‌فقیه» به مثابه تنها مرکز تصمیم‌گیری است. این نظریه ولایت‌فقیهان را در ادامه‌ی ولایت معصومان (ع) و به نصب

الهی می‌داند. از این رو، هم‌چنان که رای مردم در حکومت معصوم ملاک مشروعیت دولت نیست و مردم موظف به اطاعت از ولی و حاکم الهی هستند، در زمان غیبت نیز مردم نسبت به فقیه حاکم چنین جایگاهی دارند. بر این مبنا، نظریه‌ی بیعت در زمان امام معصوم نه برای تحقق حاکمیت و مشروعیت آنان، بلکه «الزام خصم» و اتمام حجت بر مدعیان بوده است و نظر مردم فقط مصداق کاشفیت از قول معصوم را دارد؛ لذا در این تفسیر جریان قدرت از بالا به پایین شکل می‌گیرد.

گروه سوم نیز سعی در ارائه‌ی مشروعیت دوگانه دارند. به اعتقاد این گروه، مشروعیت ولایت فقیه از دیدگاه امام دارای دو ویژگی است که عبارتند از: ۱- مشروعیت الهی و ۲- مقبولیت مردمی (انصاری، ۱۳۷۸، ص ۴۵). براساس این دیدگاه، حکومت اسلامی دارای مشروعیتی باواسطه یا دوگانه است که در عمل نیز هیچ‌گونه تضادی باهم ندارند. به این معنی که هرچند همه‌ی فقها ولایت شرعی دارند، اما ولی امر مسلمین کسی است که از حمایت مردمی نیز برخوردار باشد. در دیدگاه اول که نظریه‌ی انتخاب بود، اصولاً هر نوع نصبی از جانب شارع منتفی است، اما در این دیدگاه که می‌توان آن را آمیخته‌ای از نظریه‌ی انتخاب و انتصاب دانست، حاکم دارای مشروعیت الهی - مردمی است. نتیجه‌ی عملی اعتقاد به این دیدگاه آن است که مردم در فعلیت یافتن نصب و عزل فقیه مؤثر هستند و در واقع تنها فقیه‌ی که منتخب مردم (مستقیم یا غیرمستقیم) باشد، ولایت دارد و حکمش نافذ است و مردم می‌توانند بر کار او نظارت و حتی در صورت نبود شرایط لازم، او را عزل کنند (فوزی، ۱۳۸۹، صص ۱۴۰-۱۳۹). در خصوص اندیشه‌ی سیاسی امام خمینی باید گفت که کلیت اندیشه‌ی سیاسی ایشان، حکومت اسلامی به رهبری فقهای اسلام است. از نظر ایشان مردم در این حکومت نقش مقبولیت‌دهنده دارند، نه مشروعیت‌دهنده؛ و در ضمن کارآمدی حکومت اسلامی در سایه‌ی تکیه کردن به مردم حاصل خواهد شد (قاضی‌زاده و ضیائی‌فر، ۱۳۷۷، ص ۷۵).

پیامدهای سیاسی اندیشه‌های رشیدرضا و امام خمینی در باب حکومت اسلامی

۱- پیامدهای سیاسی اندیشه‌های رشیدرضا در باب حکومت

الف) حاکمیت نص:

حاکمیت نص یا نص‌گرایی از مهم‌ترین مبانی معرفتی جریان اصلاح‌طلبی بود. حاکمیت نص به‌عنوان یک مبانی معرفت، با قرآن به‌عنوان مهم‌ترین منبع روش‌شناختی این جریان رابطه‌ی وثیقی دارد. اما تأثیر مهمی که رشیدرضا و جریان اصلاح‌طلبی بر

جریان معرفت‌شناختی برجای گذاشت، پذیرش عقل در کنار نص بود. این جریان با طرح آموزه‌ی انفتاح اجتهاد قدم مؤثری در این راه برداشت که نتیجه‌ی آن فاصله‌گرفتن از جریان‌های سنتی معرفت‌شناسی است. او با بیان مصلحت اهل حل‌و‌عقد در کنار نص، حوزه‌ی مصالح اجتماعی را تقویت و دامنه‌ی مفاهیم دینی را گسترده‌تر کرد.

ب) دینی‌بودن سیاست:

دینی‌بودن سیاست یکی از مبانی معرفت‌شناختی جریان اصلاح‌طلبی دینی است. اسلام دینی است که هم برای زندگی فردی و هم برای زندگی اجتماعی انسان برنامه‌ی خاصی ارائه کرده است. جهان اصلاح‌طلبی دینی گذشته از ارجاع سیاست به نص و دینی‌ساختن آن از این طریق، از زاویه‌ی دیگری نیز به دینی‌کردن سیاست می‌پردازد. این جریان با تأکید بر سنت پیامبر به‌عنوان دومین منبع روش‌شناختی، به‌سراغ سنت رفته و تفسیر خاص خود را از سنت پیامبر ارائه می‌کند. بر اساس این تفسیر، پیامبر در دوران حیاتش و پس از مهاجرت به مدینه حکومت تشکیل داد و حکومتش نیز دینی بوده و مشروعیتش الهی است. یکی از ارکان اصلی اندیشه‌ی سیاسی رشیدرضا که در کتاب «الخلافة أو الامامة العظمی» مطرح شد، این بود که سیاست جزئی از دین است. تأکید رشیدرضا بر شورا نشان‌دهنده‌ی مفروض گرفتن دینی‌بودن سیاست است.

پیامدهای سیاسی اندیشه امام‌خمينی در باب حکومت اسلامی

اگر قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اغلب جنبش‌های اسلامی در مواجهه با مظاهر زندگی عصر جدید و تمدن خیره‌کننده‌ی غرب موضع انفعالی داشته و در مورد کارآمدی تعالیم دینی در مدیریت معقول و شایسته‌ی جوامع اسلامی در شک و تردید به‌سر می‌بردند، تحول همه‌جانبه‌ی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام‌خمينی این باور وثیق را در اذهان نیروهای مسلمان جای داد که اسلام به‌عنوان یک مکتب آسمانی می‌تواند مهم‌ترین تحولات جهانی را رقم‌زده و برای پرسش‌های عصر جدید و مدیریت جوامع، نسخه‌ی شفابخشی ارائه نماید. مهم‌ترین تاثیر افکار سیاسی - دینی امام‌خمينی این بود که از یک سو جنبش‌های موجود را در بعد نظری بر مبنای دینی استوار می‌ساخت و از سوی دیگر، باورهای دینی را به‌عنوان عامل رشددهنده در سرنوشت جوامع انسانی مطرح می‌نمود (تبار مقری، ۱۳۹۲، صص ۱۲۹-۱۱۱). در عمل نیز رهبری پیروزمندانه‌ی امام و موفقیت وی، تجربیات باارزشی را برای مسیر مبارزاتی جنبش‌های اسلامی به‌ارمغان آورده است؛ زیرا نهضت‌های اسلامی که در آن زمان به تازگی در میان مسلمانان رایج گردیده بود، هیچ‌کدام نتوانستند به اهداف مطلوب خویش برسند و انقلاب اسلامی ایران نخستین تجربه‌ی موفق و

پیروزمندانه‌ی نهضت دینی بود که توانست برای نخستین بار، اهداف و آرمان‌های خیزش‌های اسلامی و جنبش‌های دینی را در ایران اسلامی جامه‌ی عمل بپوشاند. این امر از یک سو مجموعه‌ی با ارزش تجربیات سیاسی و دینی را فرا روی پیشگامان نهضت‌های اسلامی قرار داده و از سوی دیگر، امید به پیروزی و توفیق نیل به آرمان والای این نهضت‌ها را که سالیان متمادی صرفاً به‌عنوان آرمان و اهداف مقدس در مرحله‌ی نظر باقی مانده بود، به‌وجود آورد (طاهری، بی‌تا، ص ۱۵۴).

نتیجه

مقایسه دیدگاه‌های این دو اندیش‌مند نشان می‌دهد که امام‌خمینی و محمد رشیدرضا دارای اختلافات و مشترکاتی هستند. از جمله مشترکات اساسی این دو متفکر باور به دینی‌بودن سیاست است که در نتیجه‌ی همین باور، به فعالیت و نظریه‌پردازی درباره‌ی حکومت اسلامی پرداخته‌اند. دوم؛ هر دو متفکر بر این باور هستند که رئیس و رهبر جامعه‌ی اسلامی باید شخصی عالم به مبانی دینی و یک دین‌شناس یا خبره در مسائل دینی باشد که بتری از تقلید بوده تا بتواند حافظ دین در جامعه گردد.

اساس اختلافات بین این دو متفکر به نوع نگاه آن‌ها به حکومت برمی‌گردد. رشیدرضا از دریچه‌ی نگاه مذهب اهل تسنن اعتقاد دارد امر حکومت پدیده‌ای بشری بوده و پس از پیامبر به مردم و عقول بشری واگذار شده است؛ ولی امام‌خمینی برپایه‌ی دیدگاه مذهب شیعه بر این اعتقاد است که امامان بعد از پیامبر، منتخبین از سوی خدا برای امر حکومت و اداره‌ی جامعه هستند و در ادای این وظیفه صاحب عصمت می‌باشند.

بر پایه‌ی این باور از دیدگاه رشیدرضا، جریان قدرت در حکومت اسلامی از پایین به سمت بالا در حال جوشیدن است، ولی در ولایت مطلقه‌ی فقیه که امام‌خمینی مشروعیت آن را امری الهی می‌داند، رهبر جامعه دارای قدرت بی‌بدیل است که بر جایگاه رسول خدا تکیه دارد و تبعیت از فرامین او یک تکلیف شرعی است.

از نظر محمد رشیدرضا خلیفه در امر حکومت‌داری باید تابع اهل شورا باشد و اهل حل و عقد می‌توانند او را از منصب خود در صورت صلاح دید برکنار کنند؛ اما در نظریه‌ی سیاسی امام‌خمینی ولایت فقیه بالاترین و قدرت‌مندترین شخص در حکومت اسلامی است که هیچ کس توانایی برکناری او را از قدرت ندارد و زمانی قدرت از او سلب می‌شود که شرایط رهبری را از دست داده باشد و خبرگان رهبری فقط نقش کاشفیت در احراز یا سلب شرایط را برعهده دارند.

میزان مشروعیت خلیفه در اندیشه‌های رشیدرضا وابسته به میزان تعهد او به اهل شورا و استفاده از نظریات آنان در امر حکومت‌داری است، ولی در نقطه‌ی مقابل، مشروعیت قوای سه‌گانه در تأیید ولایت فقیه می‌باشد.

در جمهوری اسلامی ایران با انتخاب ریاست جمهوری توسط رای مستقیم مردم این منصب به صورت قانونی به ایشان واگذار می‌شود، ولی مشروعیت شرعی آن زمانی تحقق می‌یابد که ولایت فقیه آن را تنفیذ نمایند.

۱. ابراهیم‌زاده، نبی‌الله (۱۳۸۰). نهاد حکومت در تفکر دینی امام‌خمينی، مجله مریبان، شماره ۲، از صفحه ۲۷-۱۵.
۲. ابوفارس، محمد عبدالقادر (بی‌تا). حکم الشوری فی السلام و نتیجتها. بیروت: دارالفرقان.
۳. احمدی، حمید (۱۳۷۸). اسلام سیاسی و منتقدان آن: نقد و بررسی اندیشه‌های قاضی عسماوی پیرامون رادیکالیسم سیاسی، فصلنامه مطالعاتی خاورمیانه، شماره ۲۲، از صفحه ۹۱ تا ۱۱۸.
۴. الشاوی، توفیق محمد (۱۹۹۴). الشوری اعلى مراتب الديموقراطيه. قاهره: دارالزهرا.
۵. الیاسی، مرتضی (۱۳۸۱). مبانی تصمیم‌گیری امام‌خمينی، مجله پژوهش‌های مدیریت راهبردی، شماره ۲۹-۲۸، سال دهم.
۶. انصاری، علی‌رضا (۱۳۷۸). مبانی ولایت فقیه از منظر امام‌خمينی، مجله فرهنگ کوثر، شماره ۳۲.
۷. انصاری قمی، حسین (۱۳۸۰). اندیشه سیاسی در اسلام و ایران طی دوره قرون میانه، فصلنامه تاریخی روابط خارجی، شماره ۶ و ۵.
۸. تبار مقری، رحمت عباس (۱۳۹۲). گفت‌وگو بیداری اسلامی، راه‌کاوی احیای اسلام سیاسی در اندیشه و عمل امام‌خمينی (ره)، فصلنامه مطالعات بیداری اسلامی، شماره ۴، سال دوم، از صفحه ۱۱۱-۱۲۹.
۹. حسینی، سیدعلی (۱۳۸۰). نظریه مصلحت از دیدگاه امام‌خمينی (ره)، مجله پژوهشنامه حقوق اسلامی، شماره ۵، از صفحه ۱۰-۸۸.
۱۰. خالقیان، فضل‌اله (۱۳۷۹). مبانی حکومت اسلامی در اندیشه امام‌خمينی، مجله رشد آموزش معارف اسلامی، شماره ۴۱.
۱۱. رشیدرضا، محمد (۲۰۰۷/م ۱۴۲۸ق)، یسیر السلام و اصول التشریح العام (فی نهی‌الله و رسول عن کثره سوال). قاهره: دارالمنار.

۱۲. رشیدرضا، محمد (بی‌تا). الخلافه او الامامه العظمی (از مجموعه: الدوله و الخلافه فی الخطاب العربی، تقدیم و دراسه: وجیه کوثرانی). بیروت: دارلطیبعه.
۱۳. رشیدرضا، محمد (۱۳۶۱). وحی محمدی، ترجمه علی خلیلی، بنیاد علوم اسلامی با همکاری نشر قیام، چاپ دوم.
۱۴. رشیدرضا، محمد (ج ۳، ۱۳۶۷ق؛ ج ۴، ۱۳۶۷ق)، تفسیر المنار. قاهره: دارالمنار .
۱۵. زیدان، جرجی (۱۹۶۸م). تاریخ التمدن الاسلامی، قاهره: دارالهلال.
۱۶. طاهری، سید مهدی (بی‌تا). بازخوانی تأثیرات انقلاب اسلامی ایران بر بیداری مسلمانان. قم: نشر پژوهشگاه بین‌الملل المصطفی.
۱۷. عبدالجبار، محمد (۱۳۷۹). جایگاه شورا در اندیشه سیاسی اسلام، مترجم حسن قدوسی، مجله معرفت، شماره ۳۶، از صفحه ۹۱ تا ۱۰۰.
۱۸. عبدالرازق، علی (بی‌تا). الاسلام و اصول الحکم، تحقیق محمد عماره. بیروت: الموسسه العربیه للدراسات و النشر.
۱۹. عنایت، حمید (۱۳۷۲). اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: خوارزمی، چاپ سوم.
۲۰. _____ (۱۳۷۶). سیری در اندیشه سیاسی عرب. تهران: امیرکبیر.
۲۱. عمید زنجانی، عباس‌علی (۱۳۸۴). فقه سیاسی: قواعد فقه سیاسی (مصلحت)، ج ۹. تهران: امیرکبیر.
۲۲. فوزی، یحیی (۱۳۸۹). اندیشه سیاسی امام خمینی. قم: دفتر نشر معارف اسلامی.
۲۳. فیرحی، داود (۱۳۷۵). مبانی اندیشه‌های سیاسی اهل سنت، فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره دوم.
۲۴. _____ (۱۳۸۰). نظام سیاسی دولت در اسلام. تهران: سمت، چاپ پنجم.
۲۵. _____ (۱۳۸۸). توفیق الشاوی و نظریه عمومی شورا در اسلام، فصلنامه سیاست مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۹، از صفحه ۱۹۷ تا ۲۱۶.
۲۶. قادری، حاتم (زمستان ۱۳۸۸). اندیشه سیاسی در اسلام و ایران. قم: انتشارات سمت، چاپ دهم.
۲۷. قاضی‌زاده، کاظم؛ ضیایی‌فر، سعید (۱۳۷۷). اندیشه فقهی سیاسی امام خمینی. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری.
۲۸. لطیفی، محمود (۱۳۸۸). مبانی ولایت فقیه و اختیارات ولایت فقیه در عصر غیبت، مجله حکومت اسلامی، شماره ۵۲، از صفحه ۵۱-۸۸.
۲۹. مجموعه مصاحبه‌های مجله حوزه (۱۳۸۸)، حکومت اسلامی در کوثر زلال اندیشه امام خمینی. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۳۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰). پرسش‌ها و پاسخ‌ها. قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۳۱. منصورنژاد، محمد (۱۳۸۱). بررسی تحول اندیشه امام خمینی قبل و بعد از انقلاب اسلامی و تأثیر زمان و مکان بر آن، فصلنامه مصباح، شماره ۴۲.

۳۲. موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۷۵). ولایت فقیه: حکومت اسلامی. تهران: امیرکبیر.
۳۳. میراحمدی، منصور (۱۳۸۴). اسلام و دموکراسی مشورتی. تهران: نشر نی.

فصلنامه

علمی

پژوهشی

استیغافیه